

سبک‌شناسی استاتیک

در یافته‌ایم که سبک هر هنرمندی مستقیماً زاده‌شخصیت اوست ، و چون شخصیت چیزی خود را و خود پرداز نیست ، سبک هنرمند را باید در عوامل سازنده شخصیت او که در کلمه « محیط اجتماعی » خلاصه می‌شود و مهم ترین و قاطع ترین عنصر آن « محیط طبقه‌ای » است ، جست و جو کرد . به بیان دیگر ، سبک شناسی وابسته جامعه شناسی طبقات است . نیز دریافته‌ایم که در دوره نوسنگی (Neolithic) ، بر اثر بسط دامنه تخصص و تقسیم کار و تکامل اجتماعی ، تجانس نخستین جامعه از میان رفت ، و دو گروه ناسازگار در بطن جامعه پرورش یافتند ، و هر یک ، موافق احوال و اوضاع خود، صاحب جهان بینی خاصی شدند .

در این مبحث - سبک شناسی ایستا (استاتیک) - خواهیم دید که هر یک از دو گروه یا طبقه متفاوت جامعه ، به اقتضای جهان بینی مستقل خود ، ذوق و سبک هنری خاصی به بار آورده‌اند - و این هم شکفت نیست . زیرا چنان که یکی از جامعه شناسان ادبی ، شوکینگ (Schücking) می‌نویسد ، مطالبات ذوقی هر طبقه‌ای از مقتضیات آن طبقه یعنی هدف‌های طبقه و تربیت اعضای طبقه و دسترسی آنان به اشیاء هنری می‌زاید ، و دوام یک طبقه ضامن دوام یک ذوق معین است .^۱ در تاریخ ادبیات عرب آمده است که به ابن‌الرومی ، شاعر نامدار ناخشنود و ایراد کردند که چرا اشعار او از مضامین اشعار ابن‌المعتر خالی است ، و هیچ‌گاه از طبع او سخنانی از این گونه تراوش نکرده است :

فانظر الیه کزورق من فضه

قد انقلته حمولة من عنبر

(نگاه کن به آن [ماه] : همچون زورقی است از سیم که بار عنبر دارد و از سنگینی بار خود در آب فرو رفته است .)

یا

والشمس فیه کالیه

فیه بقایا غالیه

کان آذر یونها

مداهن من ذهب

(کل آذر کون آن [کلزارها] در زیر تابش خورشید چون عطر دانی زرین بود که آثاری از عطر در آن مانده باشد .)

ابن‌الرومی در پاسخ گفت که او برخلاف ابن‌المعتر ، امیرزاده نیست ، و از اینرو

L. L. Schücking: *Sociology of Literary Taste* , . ۱

1944, p. 64.

باسیم و زر و عنبر و عطر الفتی ندارد و نمی‌تواند بر آن مدار بیندیشد و سرود گوید. ^۱
سبک های دوگانه مورد بحث را - که مطابق مختصات دو طبقه اجتماعی متفاوت
زاده شدند و در سراسر تاریخ، پایاپای یکدیگر جریان یافتند - «سبک هنر عوام» و
«سبک هنر خواص» می‌خوانم.

در هر یک از دوره های تاریخ، سبک خواص به گروه تناسلی تعلق دارد که از
ثروت جامعه «حصه شیر» می‌بایند و خداوند امتیازات اجتماعی‌اند، و سبک عوام از آن
مردم گرفتاری است که همواره شتروار بار می‌برند و خار می‌خورند.

ناگفته نماند که این دو سبک، هیچ یک عین سبک واقع‌گرای (Realist)
جامعه ابتدائی نیستند: در جامعه ابتدائی، طبقه خواص وجود نداشت، و بدین علت سبک
آن به سبک خواص نمی‌مانست. از سبک عوام نیز در آن جامعه خبری نبود، زیرا سبک
عوام با آن که بسیاری از مختصات هنر ابتدائی را داراست، چون متعلق به بخشی از
جامعه است، با سبک همگانی ابتدائی عینیت نمی‌یابد. ^۲

به قصد آن که ماهیت سبک هنری هر یک از دو طبقه را بشناسیم، در این مقام
پویائی (دینامیسم) جامعه را نادیده می‌گیریم و از دخل و تصرف هائی که طبقات اجتماعی
در یکدیگر می‌کنند و نیز از تأثیرهای متقابلی که بین سبک ها روی می‌دهد، چشم
می‌پوشیم - نکات اخیر به هنگام خود در مبحث سبک شناسی پویائی تشریح
خواهند شد.

سبک هنر عوام، واقع‌گرایی

هنر عوام که بخش مهمی از آن، هنر روستائی کشوری است، ^۳ مانند سایر
شوون فرهنگ عوام (فولک لور) در تاریخ های رسمی هنر مقامی ندارد و به ندرت نامی
از آن به میان می‌آید - تو، کوئی که تاریخ هنر جریان واحدی است، جریان هنر خواص.
ولی محققان ژرف فکر انکار نمی‌کنند که هنر گروه اجتماعی ذوقی خاص دارد، و از اینرو
باید به تناسب طبقات دوگانه جوامع، دو جریان هنری متفاوت موجود باشد. مطالعه
دقیق تاریخ هم به خوبی نشان می‌دهد که در سراسر تاریخ فرهنگ، هنر عوام
به موازات هنر خواص جریان داشته است، ولی البته به صورتی ساده و آرام و غیر رسمی.
عوام چرخ تولید جامعه را عملاً می‌گرداند و کار - حتی کارخشن بهیمی - سراسر
زندگی این طبقه را درمی‌نوردد. از اینرو جریان اندیشه آنان وابسته دنیای عمل است و از
صورت جریان اندیشه عملی جامعه ابتدائی چندان دور نمی‌شود - حالت جمعی دارد،
مکمل عمل است، وسیله مبارزه و بهبود زندگی است، مثبت است، خوشبین است،

۱. عبدالرحیم بن عبدالرحمن بن احمد العباسی، معاهد التنصیص: شرح شواهد التلخیص،
۱۳۱۶ ق، جلد اول، ص ۳۹ - ۳۸.

۲. L. Harap: *Social Roots of the Arts*, 1949, pp. 118 - .

۳. A. L. Kroeber: «Primitive Art», in *Encyclopaidea of Social Sciences*, Vol 11, 1935, 226 ff.

امیدوار و دلپذیر است. مثلها، شوخی‌ها، هجوها و روایات و اساطیر و افسانه‌ها و ترانه‌های عامیانه شاهد این مدعا است. اساساً هنر عوام برای سبک کردن بارکار (مبارزه با طبیعت) یا تخفیف فشار زندگی اجتماعی (اعتراض بر اجحاف) به وسیله مردم‌عادی پدید می‌آید و مورد التذاذ همه مردم قرار می‌گیرد، تا جائی که مردم جوامع نسبتاً ساده قدیم، فرهنگی جز فولک لور نمی‌شناسند، چنان که بین اعراب پیش از اسلام^۱ امثال و حکم جانشین فلسفه، و روایات در حکم تاریخ است.

آثار هنری عوام همیشه ساده و بی‌پیرایه است. زیرا از زندگی مردم ساده‌ای که دنیای نظر را صرفاً محض دنیای عمل می‌خواهند، برمی‌خیزد. مردم عادی هنگام سخن گفتن، جز بیان مطلب غرضی ندارند. پس افسانه‌ها و ترانه‌های چنین مردمی نمی‌تواند ساده نباشد. از این گذشته، فولک لور چون به طریق شفاهی از نسلی به نسلی منتقل می‌شود، اگر دشوار و پیچیده باشد، درست به زیان جاری نمی‌شود و به سهولت از یادها می‌رود. سادگی فولک لور گاهی به درجه خشونت می‌رسد، زیرا زندگی مردم عادی مخصوصاً روستائیان، به قول هالب واکس، سخت وابسته طبیعت است و ناچار وقار ساده و درشت طبیعت را انعکاس می‌بخشد.^۱

هنر عوام از زیبایی طبیعت زنده و از انسان سالم گرانبار است. در افسانه‌ها و ترانه‌های عامیانه، هرچه برای زندگی مفید است، «زیبا» شمرده می‌شود. از طراوت و رنگارنگی حیات بخش گیاهان تا شادابی و تندرستی انسان. گاو یا اسب مطلوب مردم رنجبر روستائی، گاو قوی یا اسب پارکش است، نه گاو خوش خط و خال یا اسب مسابقه. در نظر آنان، زن زیبا زنی است تندرست و پرشور، با گونه‌های سرخ و پیکر محکم و دست نیرومند، مستعد برای کار تولیدی و فرزند زائی، نه زن نازک بدن و پریده رنگ و ظریف.^۲

عوام که همواره در زندگی عملی غوطه‌ورند، ناچار می‌آموزند که باید با شناختن واقعیت این جهانی و کار تولیدی بر مشکلات فایز آیند. ازین رو الزاماً واقع‌گرایند، و در نتیجه، واقع‌گرائی محور فولک لور است. ترانه‌های عامیانه وابسته واقعیت زندگی عوام است. ترانه‌های عامیانه برای آن به وجود می‌آیند که به وسیله مردم زنده فعال ترنم شوند. بدین سبب، از شور حیات عملی سرشارند. جریان هنر خواص، هرچه باشد، هنر عوام همواره مثبت و از عواطف و آرمان‌های انسانی جاندار است.

فولک لور گویای امید و خوشبینی انسان هاست: قهرمانان آن باکار و فداکاری به مقصود می‌رسند، همچنانکه عوام در زندگی خود، باکار و پشتکار، موانع راه خود را از میان بر می‌دارد. آثار جادو که تار و پود جامعه ابتدائی را به هم بافته است، در

۱. ترجمه انگلیسی، M. Halbwachs: *Psychology of Social Class*, 1958, p. 37.

۲. N.G. Chernyshevsky: «Life and Esthetics», in *International Literature*, No. 7, 1935, pp. 55-56.

فولک لور مانده است. در فولک لور هر گاه که فعالیت عملی از وصول به پیروزی کوتاه می آید، فعالیت نظری آغاز می شود: خیال به کار می افتد. در این عرصه، توقف و تسلیم وجود ندارد. اگر کار انسانی قهرمانان به نتیجه نرسد، عوامل غیر انسانی - نیروهای طبیعی یا حتی نیروهای فرضی - آنان را درمی یابند و باوری می کنند. در افسانه های عوام این نغمه را کراراً می توان شنید.

اما خیال پروری فولک لور، مانند جادوی ابتدائی، بسی بند و بار و کودکانه نیست. زیرا خیالبافی های فولک لور، با آن که واقعیت ندارند، باز ممکن الوقوع و تحقق پذیرند، و با آن که جزو واقعیات بالفعل نیستند، باز در حیطه واقعیت بالقوه می گنجند. درست است که بخشی از اساطیر و قصص هر عصری صرفاً حاکی از آرزوهای مردم آن عصر است، و از اینرو غیر واقعی و خیالی می نماید. ولی بیشتر این گونه آرزوها چون اختراع مردمی است که با واقعیت عینی محشورند و بر مدار حوائج واقعی حیات می اندیشند، در شمار اندیشه های بیمار و اوهام تحقق ناپذیر نیست و دریا زود در تاریخ بشریت از قوه به فعل می آید. عناصر خیالی هنر عوام با آن که به ظاهر از واقعیت موجود دور است، باز در باطن، در بطن واقعیت آینده جای دارد و بدین سبب به نحوی از انحاء قابل تحقق است.

مبارزه انسان با طبیعت و رام کردن نیروهای طبیعی و ایجاد تمدن، موضوع اصلی فولک لور است. قهرمانان فولک لور موجوداتی هستند سرشار از مهر زیستن که با تلاش و بردباری و فداکاری به کامیابی می رسند. در اساطیر یونانی، پرومه ته یوس (Prometheus) نمودار قدرت خلاق انسانی است. وی با وجود مخالفت پاسداران طبیعت که زه یوس (Zeus) نماینده آنهاست، آتش را به انسان می دهد و وضع زندگی انسانی را دگرگون می کند. هه زاک لس (Herakles یا هرکول) با تهور و تلاش های عظیم خود، غیر ممکن ها را ممکن می سازد. استیلای روز افزون انسان بر طبیعت در قسه های چینی مانند قسه جنبانیدن کوه ها و پر کردن دریاها منعکس می شود. غولی به نام تسین تی بن (Tsin Tien) به جنگ خدایان برمی خیزد و حتی هنگامی که سرش را می برند، باز به جنگ ادامه می دهد. کو آفو (Kuafu) غول دیگری است که در مسابقه، بر خورشید غالب می آید و چند رود را مهار می کند، ولی خود حتی دمی آب نمی آشامد تا عطشش فرو کشد. سرانجام بر آن می شود که به سوی اقیانوس شرقی رود و آب آن را بنوشد. اما پیش از رسیدن، از تشنگی می میرد، ولی نه بیهوده - او کار خود را کرده است.

مبارزه درنگ ناپذیر عوام و خواص نیز در فولک لور منعکس است: سرگذشت کهنسال خیاطان دروغینی که می خواهند برای سلطان لباس نامرئی بدوزند و در افسانه های آندرسن (Andersen) آمده است، حاکی از اعتقاد راسخ مردم به رستاخیز نهائی خویش

است. ۱. قصه امیر ارسلان و حسین کرد و نظایر آن‌ها می‌رسانند که مردم آرزو مند رفع بیدادگری‌ها هستند و به غلبه نهائی خود تیز امید دارند. معمولاً اعتراض مردم به اجحاف خواص به صورت هجو صاحبان قدرت و تمسخر مقولات مقدس آنان - الوهیت و شیطان و معجزه و شعائر و احترامات و ... در می‌آید. هنگامی که امیر مهاجم عرب، ابومنذر اسد بن عبدالله از امیر ختلان و خاقان ترك شکست می‌خورد، مردم ستم‌دیده بلغ فرصت را برای تحقیر او مناسب می‌بینند. پس ترانه‌ای از دل مردم می‌جوشد و بر لب کودکان جاری می‌شود:

از ختلان آمدیبه برو تباه آمدیبه
آوار باز آمدیبه بیدل فراز آمدیبه

(از ختلان با روی تباه و آواره و ترسان باز آمده است.) ۲

با آن که انقلاب صنعتی، با جلب روستائیان به شهرها، خلق و بقای فولک لور را دچار لطمه ساخت، باز نباید چنین پنداشت که فولک لور مختص جامعه روستائی است و در جامعه شهری اصلاً به وجود نمی‌آید. خیال پروری، چنان که گفته شد، مکمل عملویکی از وسایل غلبه بر واقعیت است. از اینرو تا زمانی که انسان بر طبیعت عملاً تسلطی تام و تمام نیابد - و هیچ گاه نخواهد یافت - عواملی که او را در خیال بر واقعیت چیره سازد، همچنان به وجود ادامه خواهند آمد. به این سبب، در جوامع صنعتی هم، حداقل در مراحل اولیه، فولک لور خاصه ترانه‌های عوامانه آفریده می‌شود. مثلاً در ایالات متحد آمریکا درباره صنایع جدید افسانه‌هایی - مانند افسانه جان هنری (John Henry) - «مرد آسمانی فولاد» و یاول بن بیان (Paul Bunyan) - «پهلوان صنعت الوار» - زاده شده است. ۳ بنابراین باید پذیرفت که هنر مردم، برخلاف مشهور، در عصر رنسانس اروپا به پایان نیامد، بلکه همچنان ادامه یافت و هنوز هم زنده است و به موازات هنر خواص سیر می‌کند. ۴

هنر عوام خصلت جمعی دارد: زاده اندیشه تخیلی واحد نیست، از حوادث مشترک زندگی مردم ناشی می‌شود، از نسلی به نسلی می‌رسد، پخته و پرداخته می‌گردد و در جریان انتقال، موافق مقتضیات نسل‌ها، دگرگونی می‌پذیرد. ۵ در ایران پس از اسلام

۱. دوشیاد، به ادعای خود، برای پادشاهی لباسی می‌دوزند که به چشم نادرستان و نالایقان نمی‌آید. پادشاه و درباریان و دیگران، با آن که لباسی در میان نمی‌بینند، از بیم این که نادرست و نالایق شمرده شوند، یکدیگر را می‌فریبند و در زیبایی لباس داد سخن می‌دهند. ولی سرانجام کودکی ساده دل (نمودار مردم عادی نسل‌های آینده) بانکد برمی‌دارد که لباسی در میان نیست، و بر اثر سخن او، مردم جرأت بیان حقیقت می‌یابند.

۲. ابی‌جعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل والملوک، ۱۳۵۸ ق، ص ۳۸۹ و جاهای دیگر.

۳. هرب، سابق الذکر، ص ۱۳۴-۱۳۱.

S. Finkelstein: *Art and Society*, 1947, p. 35. ۴

G. Thomson: *Studies in Ancient Greek Society*, 1949, ۵

pp. 454-462.

مردی به نام حمزه بن آذک خارجی، طفیان می کند. خاطراتی که از طغیان او می ماند در جریان زمان، با آرزوهای مردم می آمیزد و عاقبت به صورت حمزه نامه درمی آید. یونانیان باستان به قصد سوداگری و کوچ نشینی، در دریای سیاه و داردانل کشتی رانی می کنند و ناگزیر از جنگ می شوند. این خاطرات با خاطره طلاشویان آسیای صغیر باستان که با پوست یا قماش پشمین، ذرات طلا را از جریان رودها می گرفتند، می آمیزد، دهان به دهان، از نسلی به نسلی می رسد و در جریان انتقال، مبالغه آمیز می شود و به صورت افسانه مشهور تاویان آرمو (Argonautai) در می آید: دریانوردان بی باکی با کشتی آرگو به سیردریاها می روند و پس از تحمل مخاطرات عظیم، برغوچی جادویی که پشم از زر است، دست می یابند. افسانه های اوستا و شاهنامه فردوسی نیز در طی هزاران سال از دل حوادث تاریخی می زاید و در جریان تحولات تاریخ دگرگون می شود، چنان که کوشش های سلطان علاء الدین در راه آبادانی شهر قونیه پس از چند نسل به هیبتی افسانه ای در می آید و در هزار و یک شب راه می یابد: علاء الدین چراغی دارد و چراغ دارای غول خادمی است که ناگزیر کمر به خدمت علاء الدین می بندد و از جمله با شتابی شکفت آور برای او قفس های عظیم برپا می کند.^۱

هنر عوام آفریننده معینی ندارد، بلکه در اندرون جامعه وسیع پرورده و به وسیله جامعه وسیع آبیاری می شود. در این صورت هنر عوام را نباید با پاره ای آثار رایج مثلاً تصنیف های عمومی که از طبع اشخاص معینی می تراود و با وسایل مصنوعی تبلیغ و تلقین و زبانزد مردم می شود، اشتباه کرد.^۲ هنر عوام در آغوش جامعه به بار می آید و پیوند مستقیم نزدیکی با زندگی تولیدی جامعه دارد، و چون جوامع مختلف از حیث تولید، مراحل همانندی را می گذرانند، می توان در فولکلور اقوام مختلف، مشابهات فراوان یافت.^۳

انسان ابتدائی در همه جا خود را وابسته و پرورده طبیعت می بیند. پس ناچار طبیعت پرست می شود. طبیعت یا به لفظ دیگر، زمین، مادری است که به انسان خوراک و پوشاک و پناهگاه می دهد. این مام - خدا در فولکلور اقوام مختلف تأثیر عظیم گذاشته است - افسانه های ایسیس (Isis) در مصر، ایشثار در بابل، کوبه له (Kubele) در آسیای صغیر، رهیا (Rheia) در کرت، ده مه تر (Demeter) در یونان و عاقبت مریم در دنیای مسیحی.^۴

در دوره گرد آوری خوراک که گوشت جانوران غذایی اصلی انسان است، هر قومی ناچار خود را وابسته حیوانات می یابد، با حرمت به آنها می نگرد و آنها را زاینده قدرت های زندگی می شمارد. چنان که جورج تامسن (George Thomson) نشان داده

۱. H. Rubissow: *Art of Asia*, 1954, p. 206.

۲. هرپ سابق، الذکر، فصل ۱۰.

۳. ج. آریان پور، «همانندی های فولکلور اقوام مختلف» در مجله سپیده فردا، شماره های ۱۰ - ۹ و ۱۲ - ۱۱ سال پنجم و شماره ۴ - ۳ سال ششم.

۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن: یونان باستان، بخش اول، ترجمه ا. ج. آریان پور و ع. احمدی، ۱۳۴۰، ص ۲۷ - ۲۶ و ۵۹.

است، توتم پرستی (Totemism) حیوانی (پرستش برخی از جانوران به عنوان اصل یا جد طایفه) و افسانه‌های مربوط به کرامات جانوران از اینجا سرچشمه می‌گیرد. ۱
 موافق روایات ایرانی، کیخسرو را ماده سگی، و اردشیر را بز می‌دهد، و هخامنش را عقابی می‌پرورد. به روایت شاهنامه فردوسی، زال، پدر رستم به هنگام زادن، موهای سپید بر تن دارد. پدرش، سام از این عیب چنان ناخشنود می‌شود که او را به دست هلاکت می‌سپارد. ولی سیمرغ بر کودک عطفوت می‌ورزد و او را می‌پرورد. بنابر فولکلور چینی، هاوکی (Hauki) به هیئت بره به دنیا می‌آید. چون پدرش از این پیشامد ناخرسند است، او را در معبری رها می‌کند. کوسفندان و کاوان با مهربانی کودک را محافظت می‌کنند. سپس هیزم شکنان با او روبرو می‌شوند و او را روی یخ می‌گذارند. عاقبت پرنده‌ای وی را در پناه بال‌های خود می‌گیرد و از مرگ می‌رهاند. در افسانه‌های رومی، رومولوس (Romulus)، بانی و پادشاه روم چون زاده می‌شود، در صدد غرقش برمی‌آید. اما به طرزی معجزه آسا نجات می‌یابد و به وسیله ماده گرگی پرورده می‌شود و به مقام شاهی و خدائی می‌رسد.

درفولکلور اقوام متعدد، کرامات بزرگ به پرنده‌کان نسبت داده‌اند. در چین قدیم معتقد بودند که سی‌ن‌هو (Sien Ho) یا درنا صدها سال عمر می‌کند و قدرت‌های شگفت دارد. در اساطیر زردشتی، مثلاً در بهرام یشت از پرنده‌کان توانا و سعادت بخش - سائنا (Saena سیمرغ) یا مهرک سین (Mereg - sin) و وارنگانا (Varengana) - نام آمده‌است. در شاهنامه فردوسی و اشعار عطار و مولوی و سایر شاعران صوفی، سیمرغ مظهر قدرت است. هما در افسانه‌های ایرانی، و درنا در افسانه‌های مصریان و تاتارهای کراسنویارسک و مردم آسام و مکزیک و ژاپون و چین، و قفس (Phoinix) در اساطیر مصر و یونان و روم، صاحب کرامت است.

در دوره کشاورزی، زمین و آب و گیاه و گردش فصول در زندگی بشراهمیت پیدا می‌کند. پس توتم پرستی گیاهی و افسانه‌های مربوط به تبدیل انسان و گیاه به یکدیگر و مراسم جشن‌های بهاری به وجود می‌آید.

انسان کرامات فراوانی به گیاهان نسبت می‌دهد: در اکثر کشورهای درخت پرستی سابقه کهن دارد و هنوز هم در جاهای بسیاری مانند هند شمالی بعضی درختان را مقدس می‌دانند. به نظر ایرانیان قدیم، زردشت درخت سرو را از بهشت به زمین آورد. قبایل توهو (Tuhoe) و مائوری (Maori) و قره‌قرقیز و مردم ایران و بسیاری از کشورهای متمدن برخی درختان را صاحب قدرت می‌شمارند، و زنان برای آنکه بارور گردند، به آنها متوسل می‌شوند. از آثار برادران گریم (Grimm) به‌خوبی برمی‌آید که در اروپای قدیم درخت پرستی رواج به سزاداشته و برخی پیشه‌ها در نظر زمرن‌ها مقدس، و تحسن گاه محسوب می‌شده است. در بهرام یشت و رشونیش و مینوخرود از درختی بنام واروکاشا (Vauru-Kasha) که در زمان همه دردها است، نام رفته است. درخت فوسانگ (Fusang) که در «کانون طلوع آفتاب»

می‌روید ، نزد چینیان مقدس بوده است . در کتاب دینی زردشتی ، آمده است که عصاره گیاه هاوما (Haoma) حیات جاوید می‌بخشد . این گیاه برابر است با سوما (Soma) در اساطیر هند و نوش (Nektar) در اساطیر یونانی و رومی . اعتقاد به کرامت گیاهان در داستان جنگ رستم و اسفندیار و افسانه سنتارو (Sentaro) ، پهلوان ژاپونی هویدا است . می‌دانیم که چون رستم در جنگ اسفندیار زخمی مهلك برمی‌دارد ، به سفارش زال به سیمرغ روی می‌آورد . سیمرغ يك شبه وی را به سوی دریای چین می‌برد و درمان می‌کند و دستور می‌دهد که شاخه معینی از درخت کز ببرد و از آن تیری بسازد و به سوی چشم اسفندیار رها کند . به این ترتیب ، سیمرغ هم زخم های رستم را درمان می‌کند و هم او را بردشمنش چیره می‌سازد . در فولکلور ژاپون ، پهلوانی به نام سنتارو در آستانه مرگ است . پارسائی به یاری او می‌شتابد و به وسیله درنائی او را از پهنه اقیانوس گذر می‌دهد و به درختان جان بخش می‌رساند . در فولکلور چین سخن از درختانی می‌رود که هزاران پا ارتفاع دارند و درناها مظهر یا روح آنها هستند . این درختان به اسان تندرستی و نیرومندی و طول عمر و حتی ابدیت می‌بخشند ، چنان که مردی که از کرسنگی و کوفتگی به آستانه مرگ رسیده است ، با خوردن گیاهی حیات بخش ، زنده می‌شود و بار دیگر از نعمت جوانی برخوردار می‌گردد . همچنین در چین ، درباره درخت فلوس معتقدات عجیبی وجود دارد و درخت کاج و صنوبر مقدس به شمار می‌رود .

توتم پرستی گیاهی به موضوع تبدیل انسان و گیاه به یکدیگر می‌گردد . بنا بر فولکلور ایران قدیم ، میشی و میشیانی (آدم و حوا) از بوته ریواس پدید می‌آیند . موافق افسانه های فنیقی ، آدونیس (Adonis) که جوانی خوب رو و محبوب آفرودیته (Aphrodite) الهه عشق و شهوت است ، در شکار گراز به قتل می‌رسد و از خوش گل شقایق نعمان می‌روید . دلداده اش می‌دود تا خود را به بالین او برساند . از سر آشتگی پا بر گل های سوری می‌نهد . خار در پایش می‌خلد ، خوش با گل سوری می‌آمیزد و آنرا که تا آن زمان سفید قام بود ، سرخ می‌گرداند . نام شقایق نعمان از نام آدونیس گرفته شده ، و گویا کلمه «نعمان» اساساً به معنای «خون» بوده است .^۱ در فولکلور مردم فروکی یا (Phrugia) به چوپانی به نام آتیس (Attis) بر می‌خوریم که مورد مهر کوبه له (Kubele)، الهه زمین قرار می‌گیرد و چون راه بی وفائی می‌پوید ، به دست کوبه له دیوانه می‌شود و به صورت درخت کاج در می‌آید . در اساطیر یونانی ، نارکیسوس (Narkissos)، رب النوع رودها و جوانی جمیل است ، محروم بلکه مصون از عاطفه عشق ، و چون به عشق اخو (Echo) حوری کوهستانی پاسخ نمی‌دهد و باعث مرگ او می‌شود ، خدایان به خونخواهی اخو بر می‌خیزند و خواهر یا همزاد نارکیسوس را به هلاکت می‌رسانند . نارکیسوس در فراق خواهر یا همزاد ، در چشمه ای می‌نگرد تا از تماشای روی خود ، وی را به یاد آورد . ازدیدن سیمای خویش ، چنان به خود شیفته می‌گردد که به زودی از خور و خواب می‌افتد و راه ضعف و زوال می‌پوید و به گل تر کس مبدل

۱ . ابراهیم پورداود : فرهنگ ایران باستان ، جلد اول ، ۱۳۲۶ ، ص ۱۳۷-۱۳۵ .

هرمزد نامه ، ۱۳۳۱ ، ص ۱۲۶ .

می‌شود. در ایران افسانه‌های متعددی هست که مضمون آنها به طور خلاصه این است: جوان نازینی به هلاکت می‌رسد و خورش به زمین می‌چکد و از جایش گلی می‌روید. این مفهوم در شاهنامه فردوسی نیز راه یافته است. فردوسی یاد آور شده است که چون سیاوش را به دستور افراسیاب تورانی سر بریدند، از خون او گل «خون سیاوشان» روئید:

یکی نشت بنهاد زرین گروی	بپیچید چون کوسفندانش روی
جدا کرد از سرو سیمین سرش	همی رفت در نشت خون از برش
کجا آنکه فرموده بد نشت خون	گروی زره برد و کردش بگون
گیاهی بر آمد همانکه ز خون	بدانجا که آن نشت شد سرنگون
کیا را دهم من کنوت نشان	که خوانی همی خون سیاوشان ^۱

در فولکلور چین افسانه‌ای هست که از هر جهت به سرگذشت سیاوش می‌ماند: فغفوری است زن دوست به نام چو وانگ (Chou Wang، برابر کاووس شاهنامه). زن او، سوتاکی (Sutaki، نظیر سودابه) بر او چیرگی دارد. سوتاکی سبب طردشاهزاده بین کیاو (Yin Kiao، معادل سیاوش) از دربار می‌شود. بین کیاو به دشمنان پدر رو می‌نماید و به دست آنان کشته می‌شود. بیکرش را در کشتزاری دفن می‌کنند، به سانی که تنها سرش از خاک بیرون می‌ماند. دهقانی سر را با خیش از تن جدا می‌سازد. خون بین کیاو در کشتزار روان می‌گردد و گیاهان را بارور می‌کند. این مفهوم تبدیل انسان به گل و گیاه - در فولکلور بسیاری از اقوام کهنسال دیگر هم باقی مانده است. آمدن بهار که در نظر انسان کشاورز مهم‌ترین تحول سال است، موجب مراسم و افسانه‌های فراوان شده است. ۲ اقوام کشاورز باستان هر ساله فرارسیدن بهار را جشن می‌گرفتند و احیای مجدد طبیعت را در قالب افسانه و مراسم نمایش‌مانندی بیان می‌کردند. فنیقیان باستان در بهاران که باران، خاک سرخ کوه‌ها را می‌شست و باخود به دره‌ها می‌آورد، چنین می‌پنداشتند که بار دیگر گراز در کوه‌های لبنان آدنیس را به هلاکت رسانیده است. پس به سوگواری می‌پرداختند، ولی در همان حال، احیاء و بازگشت مجدد او را انتظار می‌بردند. بنابراین افسانه‌های بابلی قدیم، ایشتار الهه طبیعت، دلدار خود، تمموز (Tammuz) را که به وسیله گراز هلاک شده است، به جهان زندگان باز می‌گرداند. در اساطیر مصری، ایسیس، ربه‌النوع باروری طبیعت، شوهرش، اوسیریس (Osiris) را که کشته و پاره‌پاره شده است، به نیروی جادو، زنده می‌کند و از او آبتن می‌گردد. در جوامع دیگر از جمله هند نیز افسانه‌های مشابهی وجود دارد. در اساطیر یونانی، اسطور ده مه تر (Demeter) در همین باره است: ده مه تر، الهه کشاورزی دخترتری به نام پرسه فونه (Persephone) دارد. زه یوس، خدای خدایان وصال پرسه فونه‌را به های دس (Hades)، خدای زیر زمین وعده می‌دهد. پس یکروز که پرسه فونه

۱. فردوسی، شاهنامه، جلد سوم، ۱۳۱۳، ص ۶۶۴.

۲. L. Adam: *Primitive Art*, 1954, P. 68;

E.O. James: *Prehistory Religion*, 1957, pp. 181-203.

در سیسل گل می‌چیند، زمین نا کهان دهان می‌گشاید، های دس پدید می‌آید و او را می‌رباید و به اعماق زمین فرو می‌برد. دهمه‌تر بیهوده دختر را می‌جوید، و سرانجام از خورشید موقوف را می‌شنود. سخت به خشم می‌افتد و خدایان را ترك می‌گوید. به زمین می‌آید و نباتات را از باروری باز می‌دارد. ناچار زه‌یوس پرسه فونه را از های دس باز می‌خواهد. در نتیجه، پرسه فونه بازمی‌گردد و با دهمه‌تر نزد خدایان مراجعت می‌کند. آنگاه دهمه‌تر رضایت می‌دهد تا نباتات بار آورند. اما چون های دس در زیر زمین به پرسه فونه انار خورائیده است، از آن پس پرسه فونه نمی‌تواند همواره روی زمین نزد مادرش بماند و ناگزیر است ثلث سال را با های دس در دل خاک بگذراند.

در این افسانه‌ها اولاً بستگی زندگی انسان عصر کشاورزی و عالم نباتی به یکدیگر منعکس شده است: میشی و میشیایی از بوتۀ ریواس زاده می‌شوند؛ از خون سیاوش گل خون سیاوشان، و از جراحات آدونیس، گل شقایق نعمان می‌روید؛ خون بین گیائو گیاهان را بارور می‌کند؛ آتیس به صورت درخت کاج درمی‌آید و نار کیسوس گل‌نرگس می‌گردد. ثانیاً پایان یافتن زمستان و فرارسیدن بهار و باروری مجدد طبیعت سرمازده به زبان افسانه بیان شده است. آدونیس مقتول بار دیگر زنده می‌شود (طبیعت طراوت از سر می‌گیرد)؛ خدای زمین، آتیس را به خشم سرو می‌گرداند (خاک تخم را به صورت گیاه درمی‌آورد)؛ و اوسیریس و تم موز جان دوباره می‌یابند (بار دیگر بهار فرا می‌رسد). های دس، خدای زیرزمین (خاک) پرسه فونه، دختر الهه کشاورزی (دانه) را به زیرزمین می‌برد (دانه کشت می‌شود)؛ الهه کشاورزی خشم می‌کند و گیاهان را از باروری می‌اندازد (زمستان فرامی‌رسد)؛ به یاری خورشید دختر خود را، بازمی‌یابد (دانه به نیروی آفتاب جوانه می‌زند)؛ اما چون پرسه فونه در دل خاک انار خورده (دانه تغذیه کرده) است، دگر گویی می‌پذیرد (گیاه می‌گردد) و ناچار است ثلث سال (موسم سرما) را در خاک بگذراند (به صورت ریشه در خاک بماند).

آب برای انسان خاصه انسان کشاورز اهمیت حیاتی دارد. پس پرستش آن امری الزامی است: افسانه‌هایی در همه جوامع قدیم درباره آب و قدسیت و اعجازهای آن ملاحظه می‌شود. در اساطیر بابلی ذکر شده است که چون تم موز، دلدار ایشثار در گذشت و به خاک سپرده شد، ایشثار دلداد که دوری او را تحمل نمی‌توانست، ناچار همراه او به زیر خاک رفت. اما چون ایشثار الهه زاینده کی طبیعت بود، هنگامی که زمین را ترك گفت، همه جانداران از زایش باز ماندند. پس خدایان به چاره‌جویی پرداختند. مقرر شد که تم موز را آب حیات نوشانند و از خاک بازش آورند تا ایشثار نیز باز آید، و طبیعت زندگی از سر گیرد. این «آب حیات» در اساطیر و آئین‌های اقوام دیگر هم راه دارد. «آب مقدس» مسیحیان و «آب حیات» در چاه ظلمات، اسکندرنامه‌ها و رودهای مقدس هند و دریاچه‌های مقدس چین یادآور آنند. در کتاب‌های دینی قدیم به پیوستگی آب و حیات کرامت اشاره شده است. بنابراین روایات داراب هرمزدیار، آورده‌اند که همسر زردشت پس از آمیزش با شوی، به چشمه آبی در قهستان رفت و شست و شو کرد

و تخم های زردشت را به چشمه سپرد تا چشمه در سر هزاره های آینده ، هنگامی که دوشیزگان در آن چشمه شست و شو می کنند، تخم هارا بدیشان سیارد و آنان را از زردشت باردار سازد ، و فرزندان سه گانه زردشت را برای راهنمایی مردم به جهان آورد . انجیل یوحنا (باب سوم و چهارم) از آن « آب » که انسان را داخل ملکوت می کند و حیات جاودانی می بخشد ، سخن می گوید . در جوامع قدیم ، آب جنبه الوهیت داشته است ، و رب النوع ها یا ربه النوع های آب مورد پرستش بوده اند . در ایران باستان برای آناهیتا ، الهه آب قربانی می کردند و هنوز در هندوچین (کامبوج) دو کس به نام « شاه آب » و « شاه آتش » مورد تقدیس و تکریم مردمنند ، و این مقام در خانواده آنان موروثی است . پردوره (Péré Doré) می رساند که پیل سفید شکفت آور شاهنامه فردوسی که منکوب رستم می شود ، همانا روح آب است .^۱

انسان ابتدائی برای تسلط بر طبیعت و تسهیل زندگی ، همانطور که اسب را رام و چرخ را اختراع می کند ، امید تحصیل سرعت عمل و جنبندگی بیشتری را در سر می پرورد : افسانه های پرواز انسان از این آرزو نشاء می گیرد . چنین است افسانه پرواز کیکاوس و سوار شدن کیخسرو بر باد در اساطیر ایرانی ، پرواز نمرود و قالیچه سلیمان در اساطیر سامی ، بال های دای دالوس (Daidalos) و پسرش ، ایکاروس (Ikaros) و ارابه فایتون (Phaeton) در اساطیر یونانی و مسافرت چانگو (Chango) به ماه در افسانه های چینی .

بیشتر اقوام قدیم خاطراتی از وقوع توفان های بزرگ و نابودی کثیری و نجات قلیلی از مردم داشته اند . از اینجا داستان های مبالغه آمیز توفان پدید می آید . داستان توفان نوح که در سفر تکوین تورات آمده است ، در میان اقوام قدیم نمونه ها دارد : مردم سومر و بابل و ارمنستان و ایران و هند و برمه و چین و مالایا و سوماترا و استرالیا و فیلیپین و هاوایی و زولاند نو و کینه و مه لانه زی و پولی نه زی و آمریکا و آیسلند و لیتوانی و ترانسیلوانی و ویلز و جزاینها ، افسانه هائی در باره توفانی جهانگیر که از جهات بسیار به روایات عبرانیان می ماند ، دارند .^۲

بر همین سیاق ، ترس از تحول بزرگی که مرگ خوانده می شود ، انسان را به جعل افسانه هائی درباره اکسیر زندگی و خلود و روین تنی برانگیخته است - افسانه اسفندیار ، آخی له یوس (Achileus) ، شمشون ، خضر ، ذوالقرنین . . .

حوادث اجتماعی نیز مانند تحولات طبیعی ، زاینده آیین ها و افسانه های همانندی شده اند . معمولاً هر قومی برای عالم سازمانی شبیه به دستگاه اجتماعی خود قایل می شود . رب النوع ها و ربه النوع های قدیم روگرفت صادق امیران و رؤسای قبایل اند .

J. C. Coyajee: *Cults and Legends of Ancient Iran and China*, 1936, p. 20.

J. G. Frazer: *Folklore in the Old Testament*, Vol. I, 1920, pp. 104 - 361.

W. L. Wardle: *Isreal and Babylon*, 1925, pp. 203 - 235.

در طایفه ابتدائی - کلان (Klan) - همکاری همه افسراد برای امرار معاش طایفه ضرورت حیاتی دارد. پس مناقشات داخلی و ستیزه پدر و فرزند به کلان زبان می‌رساند و ناپسند شمرده می‌شود. مفتاح افسانه‌های مربوط به شومی کشتن فرزند از اینجاست. در اساطیر یونانی، آگامنون (Agamemnon) پهلوان هنگامی که بر ضد کشور ترویا (Troia) لشکر می‌کشد، آهوئی رادربیشه الهه آرته میس (Artemis) می‌کشد. آرته میس به خشم می‌افتد. پس باها را از وزش و کشتی‌های یونانی را از هجوم باز می‌دارد. آگامنون برای خرسند ساختن آرته میس، در صدد قربانی کردن دختر خود، ایفی که نه‌یا (Iphigeneia) برمی‌آید. اما آرته میس در لحظه ذبح ایفی که نه‌یا، آهوئی به جای او می‌نهد و او را از خاصان خود می‌کند. در این افسانه و همانندهای آن قربانی کردن فرزند مورد مخالفت خدایان است. چون در جامعه اسرائیل، ابراهیم پسر خود اسحق یا اسمعیل را به قربانگاه می‌برد، یا در جامعه یونانی، آگامنون به فکر قربانی کردن دختر خود می‌افتد، خدا - یهوه (در سرگذشت ابراهیم) و آرته میس (در قصه آگامنون) - مانع می‌شود. مطابق روایت کتاب انبیاء اسرائیل، چون بقتاح به نذر خود عمل می‌کند و دخترش را می‌کشد، به ندامت و شرمساری می‌افتد. بر همین شیوه، در افسانه یونانی آت‌ره یوس (Atreus) و تواس تس (Thuestes) و همچنین در روایت ایرانی قتل پسر هارپاک، به حرمت و زندقگی خوردن گوشت فرزند اشاره شده است: آت‌ره یوس با برادرش تواس تس عداوت دارد. پس پسران او را می‌کشد و گوشت آنان را در ضیافتی بدو می‌خوراند. و نیز آژده‌هاک، پادشاه ماد چون خبر می‌شود که وزیرش، هارپاک از کشتن کوروش خودداری کرده است، پسر هارپاک را می‌کشد و گوشت او را به پدر می‌خوراند.

در هر جامعه‌ای خاطرات جنگ‌ها و پهلوانی‌ها نسل به نسل می‌گردد و به صورت هائی حماسی و غلو آمیز در می‌آید. از اینرو داستان ایرانی رستم و سهراب همانند هائی چون داستان چینی لیچینگ (Liching) و نوچا (Nocha) و داستان آلمانی هیلده براند (Hildebrand) و هادوبراند (Hado Brand) و داستان روسی به روسلان لازار بهویچ (Yeroslan Lazaryevitch) و داستان ایرلندی کو کولین (Cuculin) دارد.^۱ خاطرات نپخت‌های اجتماعی در میان هاله‌هایی از خیال قرار می‌گیرد و در قالب سرگذشت رهبران واقعی یا فرضی جامعه بیان می‌شود: پیشاهنگان جامعه به طرز غیر عادی و به وسیله عواملی مرموز زاده می‌شوند: مادر زردشت ایرانی از نوشابه‌ها اوما، و مادر مسیح عبرانی از روح القدس، و مادر هوروس (Horus) مصری از جادوآبستن می‌گردد. در داستان هوروس، اوسیریس خدای دلتای نیل به دست برادرش ست (Seth) (که برابر اهریمن ایرانی و شیطان اسلامی است) کشته و تکه تکه می‌شود. ایزیس خواهر و همسر اوسیریس، تکه‌های بدن او را گرد می‌آورد و به نیروی سحر به هم پیوند می‌دهد و از آن آبستن می‌گردد. پس هوروس که معادل مسیح است،

۱. دکتر ذبیح اله سفا، حماسه سرائی در ایران، ۱۰۱۳۳۳، ص ۲۶ - ۲۵.

به دنیا می‌آید و به خونخواهی پدر برمی‌خیزد. رهبرانی چون هدراکلس و بودا و کنفوسیوس و لائوتزه و مانی و همچنین زال و هاوکی و رومولوس به طریقی شگرف و غیرعادی به دنیا می‌آیند، و نامدارانی مانند فریدون در ایران، مردوک (Marduk) در بابل و چنگه‌لوئن (Chengluen) در چین به وسیله قدرت های خارق‌العاده، بر مشکلات فایق می‌شوند. در دوره‌هایی که جامعه دچار بحران شدید می‌شود، مردم با حسرت از گذشته‌های ظاهراً دلپذیر یاد و آرزو می‌کنند که بار دیگر منجیان کهن دیده از خواب مرگ بکشایند و جامعه را سامان بخشند: تصور رجعت مسیح، پانزده قرن پیش از عصر مسیحی در مصر وجود داشته است. همین مفهوم به صورت اعتقاد به ادوار کیهانی هزار ساله و ظهور منجی در سر هر هزاره در بابل و ایران باستان رایج بوده است. در یادگار جاماسب آمده است که هزارسال پس از زردشت، هوشیدر فرا می‌آید و داد می‌گسترده. پس از هزاره هوشیدر، هوشیدرماه پیدامی‌شود و کرشاسب را که قرن‌ها در خواب بوده است، بیدار می‌کند و به یاری او آژی دهاک را به هلاکت می‌رساند. سرانجام هزاره سوشیانس در می‌رسد. این اعتقاد - اعتقاد به ظهور حتمی رهبر یا قطب در آغاز هر هزاره - در فرهنگ ایران تأثیر به سزا بخشیده و مورد تأکید فرقه‌های مختلف صوفی خاصه نقطویان قرار گرفته، و از این گذشته، برخی از پادشاهان را بر آن داشته است که در تقویم دست برند و خود را منجی صدر هزاره بشمارند. همچنین داستان خفته‌ای که پس از مدت‌ها برمی‌خیزد و تلاش حیات را از سر می‌گیرد، در بین اقوام گوناگون یافت می‌شود و از امیدی که انسان به آینده خود دارد، حکایت می‌کند. داستان سامی دقیانوس یا اصحاب کهف و افسانه ژاپونی اورا شیمانارو (Urashima Taro) و افسانه ایرانی کرشاسب و افسانه یونانی «هفت خفته افسوس» (Ephesos) و قصه انگلیسی ریب وان وین کل (Rip Van Winkle) سرگذشت شگفت‌انگیزی است که به خواب می‌رود و سال‌ها بعد چشم می‌گشاید و روزگار را دیگرگون می‌یابد.

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که پس از دوره تجانس ابتدائی جامعه، عمر سبک واقع‌گرای همگانی پایان می‌پذیرد و فقط وجهی از آن در هنر ساده طبقه عوام که جبراً با واقعیت قطع رابطه نمی‌کنند، روی می‌نماید. از اینرو هنر عوام اساساً واقع‌گرای است.

۱. ح. آریان‌پور